

۲۵ دی ۱۳۹۷ - شماره: ۱۱۰

مقاله‌ها

پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی

پرچم‌های هدایت؛

پاسخ به شبهاتی پیرامون نهضت مقدّس
بازگشت به اسلام (۶)

نویسنده مقاله:

محمّد امیر خلیلی

توجه: دیدگاه درج شده دیدگاه ارسالی توسط یکی از کاربران است و لزوماً دیدگاه این دفتر محسوب نمی‌شود.

بسم الله الرحمن الرحيم



پرچم‌های هدایت؛

پاسخ به شبهاتی پیرامون نهضت مقدس بازگشت به اسلام (۶)

محمد امیر خلیلی

در مقاله‌ی قبل دیدیم که این منتقد متحکم و کم‌سواد با بی‌پروایی و گستاخی تمام، واضح‌ترین امور مانند «ظنی بودن تقلید» و «عالم نبودن مقلد» را زیر پا گذاشت و با بیانی آلوده به تحریف، تناقض و مغالطه، برگی دیگر از دفتر رسوایی خویش را ورق زد. همچنین دیدیم که وی از همان ابتدای بحث، سعی نمود با نقل گزینشی دیدگاه علامه، حاشای واضحات و زورگویی، سخن خود را به کرسی بنشاند و از همه عجیب‌تر آنکه کمترین اعتنایی به دیدگاه علمای بزرگ شیعه که خود را وامدار و مدافع آنان می‌پندارد، نداشت یا با نظرات آنان به کلی بیگانه بود!

در ادامه، به بررسی و ردّ شبهات منتقد درباره‌ی نظریه‌ی ولایت مطلقه‌ی فقیه می‌پردازیم و من الله التوفیق.

(۶) موانع شناخت

بخش سوم:

* نقد:

حضرت علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی پس از تبیین عدم جواز تقلید از عالمان، به

نظریه‌ی ولایت مطلقه‌ی فقیه می‌پردازند و آن را غیر ممکن، بلکه اعتقاد به آن را مستلزم افترای بر شارع می‌دانند؛ زیرا فقیهان نمی‌توانند گماشتگان خداوند و سرپرستانی مانند پیامبر باشند؛ با توجّه به اینکه بر خلاف خدا و پیامبرش، از گفته و کرده‌ی نادرست معصوم نیستند.^۱ منتقد شبهاتی در این زمینه مطرح می‌کند که به صورت مجزّا به آن می‌پردازیم:

منصور هاشمی خراسانی می‌گوید: «گروهی از آنان در کشورهایی مانند ایران، درباره‌ی عالمان خود غلو می‌کنند و آن‌ها را گماشتگانی از جانب خدا و سرپرستانی مانند پیامبر می‌دانند و مانند خدا و پیامبر فرمان می‌برند؛ چونان یهودیان که خداوند درباره‌ی آنان فرموده است: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾^۲؛ در حالی که:

أَوَّلًا معصومین علیهم السلام، سرپرستی شیعیان در زمان غیبت را به علمای شیعه واگذار کرده‌اند؛ همچنانکه علما را سرپرست ایتام آل محمد^۳، هدایت‌گترین راه^۴، حاکم بر مردم^۵، رهبر دل‌های شیعیان^۶ و مرزبانان اعتقادات آنان^۸ توصیف کرده‌اند.

ثانیاً مقایسه‌ی تقلید یهود از علمایشان با تقلید شیعیان از علمای شیعه، قیاس باطلی است؛ زیرا به فرموده‌ی امام صادق علیه السلام یهودیان دروغ‌گویی، رشوه‌خواری و تباه‌کاری‌های علمای خود را دیده بودند و با این وجود از آنان تقلید می‌کردند و تبعاً اگر شیعیان هم اعمال خلاف از علما ببینند، تقلید آنان از علما مانند تقلید یهود از علمایشان خواهد بود، اما «هر یک از فقها که خوددار و حافظ دین خود و مخالف هوای نفس و مطیع

۱. برای مطالعه‌ی تفصیل مطلب، نگاه کنید به: بازگشت به اسلام، ص ۴۹ و ۵۰

۲. توبه / ۳۱

۳. بازگشت به اسلام، ص ۴۹

۴. علی بن موسی الرضا علیه السلام: «روز قیامت به فقیه گفته می‌شود: ای سرپرست ایتام آل محمد! ای هدایت‌کننده‌ی ضعیفا و دوستداران آل محمد! بایست و هر کدام از آنان را خواستی شفاعت کن» (طبرسی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۷؛ ترجمه از منتقد)

۵. امیر مؤمنان علیه السلام: «هدایت‌گترین راه‌ها در بین شما، راه علماء و فقهاست.» (تقفی، الغارات، ج ۱، ص ۳۱۹؛ ابن طاووس، کشف المحجّه، ص ۲۶۷؛ مجلسی، بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۲۴؛ هاشمی خویی، منهاج البراءه، ج ۳، ص ۳۸۶؛ ترجمه از منتقد)؛ در ادامه می‌آید که منتقد پس و پیش روایت را بریده و به تحریف بزرگی دست زده که مصداق دروغ بستن بر امیر مؤمنان علیه السلام است!

۶. امام صادق علیه السلام: «هر یک از شما که حدیث ما را روایت کند و در حلال و حرام ما نظر دارد و احکام ما را می‌داند، به حکمیت او راضی شوند که او را حاکم شماها مقرر ساختم و اگر طبق حکم ما قضاوت کند و از او نپذیرد (کسی که حکم بر ضرر اوست) همانا حکم ما را سبک شمرده و ما را رد کرده و راد بر ما بر خدا رد کرده و این خود در مرز شرک به خداست» (الکافی، ج ۱، ص ۶۷؛ ترجمه از منتقد)

۷. علی بن محمد علیه السلام: «...[علماء] رهبری دل‌های شیعیان ضعیف را با قدرت در دست گرفته و حفظ می‌کنند؛ چنانکه ناخدای کشتی سکان و فرمان‌کشتی را نگاه می‌دارد...» التفسیر المنسوب إلی الإمام الحسن العسکری، ص ۳۴۴

۸. جعفر بن محمد علیه السلام: «علمای شیعیان ما، مرزدارانی هستند که در برابر ابلیس و لشکریانش صف کشیده‌اند... زیرا علمای شیعه نگهبانان دین شیعیان و دوستان ما هستند...» همان، ۳۴۳

فرمان مولای خود باشد، باید عوام از او تقلید کنند.^۱

* پاسخ:

اولاً اخبار مورد اشاره‌ی منتقد از دو جهت مخدوش و مردود است؛ یکی به لحاظ سندی و دیگری به لحاظ دلالت:

الف) به لحاظ سندی: اکثر روایاتی که منتقد به آن‌ها استناد کرده از منابع غیر روایی مانند منهاج البراعة^۲ و کشف المحجة^۳ یا جوامع ثانویه‌ی شیعه مانند بحار الأنوار^۴ یا منابع ضعیف و نامعتبری چون الاحتجاج^۵ و تفسیر منسوب به امام حسن عسکری^۶ نقل شده است که عموماً فاقد سند یا دچار ضعف جدی و فاحش در سند هستند. این روش استدلال از سوی کسی که خود را منتقد و اهل علم می‌انگارد، جداً مایه‌ی تأسف است و بیش از هر چیز، عوام زدگی و کم سوادى وی را آشکار می‌کند!

در عین حال، روایات مورد اشاره‌ی منتقد را اجمالاً مورد بررسی قرار می‌دهیم:

روایت اول (سرپرستی ایتام آل محمد): این روایت، فاقد سند است.

روایت دوم (هدایت‌گرترین راه): سند این روایت در کتاب الغارات که قدیمی‌ترین منبع آن شمرده می‌شود، مرسل است.^۷

۱. طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۵۷ (ترجمه از منتقد)؛ منتقد، شیطنتی کرده و عبارت «فللعوام أن یقلدوه» در انتهای روایت را «باید عوام از او تقلید کنند» ترجمه نموده است تا وجوب تقلید را از آن برداشت کند، در حالی که محصلان دوره‌ی متوسطه هم می‌دانند که ترجمه‌ی صحیح آن به این ترتیب است: «برای عوام جایز است که از او تقلید کنند.»

۲. کتابی در شرح نهج البلاغه

۳. کتابی در باب وصایا و مواظب اخلاقی

۴. می‌دانیم که بحار الأنوار، از منابع متأخر و صرفاً جامع احادیث است؛ به نحوی که مؤلف این کتاب، التزامی به نقل اخبار صحیح نداشته و صرفاً به گردآوری و تجميع اخبار اعم از صحیح و ضعیف و موضوع پرداخته است. همچنانکه در بسیاری از موارد آنچه وی در این مجموعه نقل کرده و آن را به کتبی مجهول نسبت داده است، در سایر منابع روایی، خصوصاً منابع معتبر و متقدم دیده نمی‌شود و این موضوع، اعتبار این اثر را به عنوان یک منبع روایی مستقل زیر سؤال می‌برد.

۵. اکثر روایات این کتاب مرسله است و هیچ سندی برای آن‌ها ذکر نشده است. اما توجیه مصنف الاحتجاج مبنی بر آنکه روایات این کتاب، مورد اجماع یا موافق با عقل و مشهور میان موافق و مخالف است، قابل پذیرش نیست؛ زیرا از یک سو این ادعا باید ثابت شود و فی حدّ نفسه نمی‌تواند جابر فقدان سند باشد و از سوی دیگر، بسیاری از آنچه در این کتاب روایت شده، منحصر به همین کتاب است و در هیچ منبع معتبری نیامده است. مانند روایت منکر «سرپرست ایتام آل محمد» که پیش از الاحتجاج، هیچ منبع روایی معتبری آن را نقل نکرده است! اگر روایات این کتاب، مورد اجماع و مشهور میان موافق و مخالف است؛ باید روایاتش در منابع معتبر و دسته اول نیز موجود باشد!

۶. اساساً گروهی از علما و رجالیون مانند ابن الغضائری، تستری و خویی، این تفسیر را جعلی دانسته‌اند؛ برای این منظور، نگاه کنید به: خویی، معجم رجال الحديث، ج ۱۳، ص ۱۵۷؛ الجواهری، المفید من معجم رجال الحديث، ص ۴۱۰؛ رجال العلامة، ص ۲۵۶ و ۲۵۷. همچنین برای مطالعه‌ی طعن‌های وارد شده بر این تفسیر، نگاه کنید به: بحوث فی مبانی علم الرجال، ص ۲۴۱ الی ۲۴۵ و المحقق التستری، الأخبار الدخیلة، ج ۱، ص ۱۵۲ و ۲۱۹

۷. رجال صاحب الغارات (د. ۲۸۳ق) بعد از عبد الرحمن بن جندب، ذکر نشده است. به علاوه خود عبد الرحمن هم مجهول الحال است. (نگاه کنید به: المفید من معجم رجال الحديث، ص ۳۰۹؛ مستدرکات عمل رجال الحديث، ج ۴، ص ۳۹۰)؛ اگرچه در ادامه خواهیم گفت که متن این حدیث، توسط منتقد دستکاری شده و اساساً ارتباطی به مدّعی وی ندارد.

روایت سوم (حاکمیت علمای شیعه): سند این روایت ضعیف است^۱، اما علما آن را قبول کرده‌اند و به مضمونش عمل می‌کنند، در حالی که قبول فقها فی حدّ نفسه حجّیت ندارد و عمل آنان به این روایت، جابر ضعف سند یا حاکی از وثاقت راوی نیست^۲؛ خصوصاً در مورد روایتی که خود فقها در آن ذی‌نفع هستند و ولایت مطلقه و حاکمیت خود را از آن برداشت می‌کنند!

روایت چهارم (رهبری دل‌های شیعه): این روایت، فاقد سند است.

روایت پنجم (مرزبانان اعتقادات مردم): این روایت نیز، فاقد سند است.

ب) به لحاظ دلالت: فارغ از مسأله‌ی سند، دلالت این روایات هیچ ارتباطی به مدّعی منتقد مبنی بر ولایت مطلقه‌ی فقیه ندارد و استناد منتقد به آن‌ها، محض مغالطه است که گاه به مرز شیادگی و تقطیع روایات هم می‌رسد:

* روایت اول (سرپرستی ایّتام آل محمد): این روایت فاقد سند (!)، هیچ دلالتی بر نصب فقیه به ولایت مطلقه ندارد و مثلاً مشروعیت حکومت و اعمال قدرت او در عرصه‌ی عمومی و اجرایی را ثابت نمی‌کند، بلکه در بهترین حالت، بر جواز تصرف فقیه در امور حسبیه دلالت دارد. به علاوه، در متن روایت «سرپرستی ایّتام آل محمد» منحصر در فقیه دانسته نشده و اثبات شیء نیز نفی ما عدا نمی‌کند. به این ترتیب، حتّی ولایت فقیه در امور حسبیه از این روایت دانسته نمی‌شود.^۳

* روایت دوم (هدایت‌گرترین راه): این منتقد بی‌تقوا، مرتکب مغالطه‌ی زشت و مشمّزکننده‌ای شده و متن این روایت را با حیلّتی کهنه و ناشیانه، تقطیع کرده و به نفع خود تغییر داده است! در متن روایت از امیر مؤمنان خطاب به یارانش آمده است: «و لَأَنْتُمْ عَلٰی مَا كَانَ فَيْكُم مِّنْ تَوَاضَعٍ وَ تَخَاضُلٍ خَيْرٌ مِنْهُمْ وَ أُهْدَى سَبِيلًا، فَيْكُمُ الْعُلَمَاءُ وَ الْفُقَهَاءُ وَ النَّجَبَاءُ وَ الْحُكَمَاءُ وَ حَمَلَةُ الْكِتَابِ وَ الْمُتَهَبِّجُونَ بِالْأَسْحَارِ وَ...»^۴ «و شما با وجود کوتاهی‌تان در یاری حق و تنها گذاشتن آن، از آن‌ها (معاویه و یارانش) بهتر و هدایت‌یافته‌ترید؛ در میان شما علما و فقها و نجیبان و حکیمان و حاملان کتاب و شب‌زنده‌داران و... هستند». اما منتقد، روایت را قیچی کرده و به این شکل آورده: «أُهْدَى سَبِيلًا فَيْكُمُ الْعُلَمَاءُ وَ الْفُقَهَاءُ» و این گونه ترجمه نمود: «هدایت‌گرترین راه‌ها در بین شما، راه علماء و فقهاست»؛ اما این منتقد وقیح و گستاخ فراموش کرده است که حدیث مروی از امیر مؤمنان، کتاب «بازگشت به اسلام» نیست که او آن را هر طور که می‌خواهد،

۱. عمر بن حنظله توثیق نشده و نصّی بر وثاقت او موجود نیست (نگاه کنید به: معجم رجال الحديث، السید الخوئی، ج ۱۴، ص ۳۲). جالب است که حتّی شهید ثانی که قائل به وثاقت عمر است، به این موضوع اقرار دارد و می‌گوید: «لم یُنص الأَصْحَابُ فِیه بِجَرَحٍ وَ لَا تَعْدِيلٍ» اما با این وجود، وثاقت او را نزد خود سهل می‌داند و رجالیون را به اهمال در عدم توثیقش متهم می‌کند! (برای این منظور، نگاه کنید به: الرعاية فی علم الدراية، ص ۱۳۱)

۲. «فَإِنَّ عَمَلَ الْمَشْهُورِ لَا يَكْشِفُ عَنْ وَثَاقَةِ الرَّاوي» (معجم رجال الحديث، السید الخوئی، ج ۱۴، ص ۳۳)

۳. برای آگاهی بیشتر درباره‌ی امور حسبیه و نقش فقیه در این امور، نگاه کنید به: پایگاه اطلاع رسانی، پرسش و پاسخ ۲۱۴

۴. ثقفی، الغارات، ج ۱، ص ۳۱۹

تقطیع و تحریف نماید! وانگهی روشن است که هدایت‌گرت‌ترین راه، ثقلین است و علماء و فقهاء با عنایت به اختلافات فاحش و فراوانی که دارند، ممکن نیست هدایت‌گرت‌ترین راه باشند.^۱ همچنانکه حضرت علامه در این باره می‌فرماید: «اختلاف آنان با یکدیگر در گفته‌ها و کرده‌هاشان، فاحش و فراوان است؛ در حالی که حق، مسلماً گفته یا کرده‌ی واحدی است و قابلیت تعدد و تکثر ندارد و با این وصف، پیروی آنان، از یک سو متناقض و بی‌معناست و از سوی دیگر، به اختلاف مسلمانان می‌انجامد؛ همچنانکه به آن انجامیده است.»^۲

* روایت سوم (حاکمیت علمای شیعه): چهار نکته درباره‌ی دلالت این روایت، قابل ذکر است:

اول؛ این روایت هیچ دلالتی به اطاعت مطلقه از فقیه یا حاکمیت سیاسی او ندارد، بلکه به وضوح درباره‌ی حلّ و فصل خصومت در شرایطی است که سلطان جور حاکم است و قضات، منصوب از جانب او هستند.^۳ دوم؛ در این روایت، رجوع به فقیه عادل در موارد منازعه به جای رجوع به حاکمانی جز خلیفه‌ی خداوند در زمین و قضات منصوب از جانب آنان، جایز دانسته شده است؛ مشروط به آنکه فقیه، به حکم اهل بیت طاهرین حکم کند^۴ و این در صورتی معلوم می‌شود که با استناد جلی به حکم آنان باشد. لذا متن روایت، دلالتی بر اطاعت مطلقه و بدون دلیل ندارد.^۵

سوم؛ «هرگاه فقیه خود، حاکمی جز خلیفه‌ی خداوند در زمین باشد، رجوع به او ولو در خصوص منازعات جایز نیست، بل همان است که روایت در صدد منع از آن است و با این وصف، ادّعای دلالت روایت بر مشروعیت حکومت فقیه مانند حکومت خلیفه‌ی خداوند در زمین، بیشتر به استهزاء روایت می‌ماند تا استنباط از آن»^۶

چهارم؛ منتقد مغالطه‌کار و بی‌پروا عبارت «قد جعلته علیکم حاکماً» را این گونه ترجمه کرده: «او را حاکم شما مقرر ساختیم»! در حالی که دانستیم موضوع روایت، ارتباطی به حکومت سیاسی ندارد و منظور از «حاکم» در این روایت، قاضی است؛ همچنانکه در مشهوره‌ی ابی خدیجه که در آن همین مضمون به صورت مشابه ذکر شده، آمده است: «فإنّی قد جعلته علیکم قاضیاً»^۷. مغالطات گوناگون لفظی و معنوی از سوی منتقد، انحطاط اخلاقی و ماهیت غیر علمی او را بیش از پیش نشان می‌دهد!

* روایت چهارم و پنجم (رهبری دل‌های شیعه/ مرزبانان اعتقادات مردم): این دو روایت فاقد سند نیز چیزی

۱. نگاه کنید به: محمد بن جریر طبری، المسترشد، ص ۴۹۳

۲. بازگشت به اسلام، ص ۴۶

۳. در ابتدای این روایت، عمر بن حنظله می‌گوید: «از ابا عبد الله علیه السلام درباره‌ی دو مرد از یارانمان سؤال کردم که بینشان منازعه‌ای بر سر دین یا میراث است، پس حکم را پیش سلطان می‌برند و به سوی قضات [منصوب حاکم]؛ آیا این کار جایز است؟» لذا پر واضح است که این روایت هیچ ارتباطی به ولایت مطلقه و حاکمیت سیاسی فقیه ندارد. جالب است که جناب منتقد، به منظور فریب مخاطب، ابتدای این روایت را نیز تقطیع نموده و آن را ذکر نکرده است!

۴. «إذا حکم بحکما»

۵. نگاه کنید به: پایگاه اطلاع رسانی، پرسش و پاسخ ۲۴۲

۶. پایگاه اطلاع رسانی، پرسش و پاسخ ۲۴۲

۷. الحرّ العاملی، وسائل الشیعة (آل البیت)، ج ۲۷، ص ۱۳۹

بیشتر از وظیفه‌ی تبلیغی علما و دعوت مردم به سوی حق و مقابله با شبهه‌پردازی ملحدین و منحرفین را نمی‌رساند؛ همچنانکه در آن‌ها از «رهبری دل‌ها» و «مرزبانی اعتقادی» سخن به میان آمده است که دلالتی بر رهبری سیاسی فقیه و انتصاب وی به ولایت مطلقه ندارد، بلکه اتفاقاً نشان می‌دهد فقها هیچ ولایتی ندارند و شأن اصلی آن‌ها، امر به معروف و نهی از منکر است.

ثانیاً: روایتی که منتقد به آن تشبّث نموده، در تفسیر منسوب به امام عسکری آمده و فاقد سند است و از این حیث، استناد به آن مایه‌ی وهن است و از فقر دلیل و ابتذال علمی گوینده حکایت می‌کند! اما فارغ از این مسأله، محتوای این روایت، نامعقول و مغایر با اصول شریعت است؛ زیرا از یک سو، پرهیزکاری و صیانت نفس فقیه هر اندازه باشد، به مرز عصمت نمی‌رسد و اطاعت مطلقه از او خواه ناخواه به معصیت خالق می‌انجامد.^۱ فارغ از این مسأله، نباید فراموش کرد که تقوا و مخالفت با هوای نفس، امری کاملاً درونی است و علم به آن، جز با احاطه‌ی بر افراد حاصل نمی‌شود. از سوی دیگر پرهیزکاری فقیه نمی‌تواند ضامن عدم سهو و خطای او در افتاء باشد. لذا همان طور که در مقاله‌ی قبل آشکار شد پیروی از غیر معصوم بدون علم به دلیل او جایز نیست. وانگهی در همین روزها مردم، مفساد اعتقادی، سیاسی، اخلاقی و اقتصادی فراوانی از علمایشان می‌بینند و وابستگی آنان به حکومت‌ها و تقریر ظلم و استبداد و فساد آن‌ها نیز مزید بر علت است!

باعث تأسف است که منتقد محترم، شأن منبرهای انحرافی و عوام‌فریبانه‌ی خویش را با بحث‌های فنی و مستدلّ خلط نموده و همان روایات ضعیف و مجعولی که تنها به درد اغوای پامبری‌ها و مقلّدین می‌خورد را اینجا نیز استخدام نموده است!

* نقد:

منصور هاشمی خراسانی می‌گوید: «با این وصف، امر به پیروی گفته و کرده‌ی معصوم، مستلزم نهی از پیروی گفته و کرده‌ی غیر معصوم است و امر خداوند به هر دو، امکان ندارد»؛^۲ اگر این طور باشد، پیش از هر کس، سخن منصور هاشمی خراسانی نباید مورد توجه قرار گیرد! به علاوه، معصومین نه تنها مردم را از پیروی از فتوای غیر معصوم نهی نکرده‌اند، بلکه در مواردی آنان را به دریافت فتوا از فقیهانی چون یونس بن عبد الرحمن، ابان بن تغلب، زراره، ابو بصیر و ... ترغیب کرده‌اند.^۳

* پاسخ:

اولاً منتقد که به تقطیع و فریبکاری در نقد عادت دارد، سخن علامه را به صورت ناقص نقل نموده است! حضرت علامه در این باره می‌فرماید: «مسلماً عالمان مسلمان، هر چند صالح باشند، از گفته و کرده‌ی

۱. در حالی که از امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده است که فرمود: «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق» (نهج البلاغة، خطب الإمام علي، ج ۴؛ المحاسن، ج ۱، ص ۲۴۶)

۲. بازگشت به اسلام، ص ۴۹

۳. حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۷ الی ۱۱۰؛ شبر، اصول اصلیه، ص ۱۳۸؛ نجاشی، الرجال، ص ۷

نادرست معصوم نیستند و این چیزی است که خود به آن اقرار دارند و با این وصف، نمی‌توانند گماشتگان خدا و سرپرستانی مانند پیامبر باشند؛ چراکه خدا و پیامبر، از گفته و کرده‌ی نادرست معصومند و روشن است که اطاعت از معصوم با اطاعت از غیر معصوم منافات می‌یابد؛ با توجه به اینکه مخالفت گفته و کرده‌ی غیر معصوم با گفته و کرده‌ی معصوم، محتمل بلکه اجمالاً حتمی است و با این وصف، امر به پیروی گفته و کرده‌ی معصوم، مستلزم نهی از پیروی گفته و کرده‌ی غیر معصوم است و امر خداوند به هر دو، امکان ندارد.^۱

ثانیاً روشن است که حضرت علامه بر خلاف کثیری از آقایان فقها، به سوی اطاعت مطلقه از خود دعوت نمی‌کند و تقلید از خود را بر کسی واجب نمی‌شمارد، بلکه برای فتاوای خود، ادله‌ی یقینی و تفصیلی ذکر می‌کند و مردم را موظف به پیروی از دلیل می‌داند، نه پیروی از خود؛ همچنانکه کتاب «بازگشت به اسلام» نیز کتابی استدلالی است و کتابی فتوایی نیست!

ثالثاً باید توجه داشت که اهل بیت طاهرین هرگز مردم را به دریافت فتوای بدون دلیل از یاران و شاگردان خود ترغیب نکرده‌اند، بلکه صرفاً بعضی از آنان را توثیق نموده‌اند و مردم را به دریافت روایت از این ثقات دعوت کرده‌اند؛ همچنانکه درباره‌ی ابان بن تغلب از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «همانا او احادیث زیادی از من شنیده است، هر چه او برای تو روایت کرد، آن را از من روایت کن»^۲ یا با اشاره به زراره بن أعین فرمود: «پس هر گاه حدیث ما را خواستی پس بر تو باد به کسی که نشسته است...»^۳.

* نقد:

منصور هاشمی خراسانی می‌گوید: «انصاف آن است که اطاعت بی‌چون و چرا از کسانی که ممکن است خواسته یا ناخواسته، به خلاف فرمان خدا و پیامبر فرمان دهند، معقول نیست و نمی‌تواند واجب باشد و این از مسائل واضح و ضروری در اسلام است؛ تا جایی که بعید نیست معتقد به وجوب آن، سفیه باشد و مانند کودکان، محجور شمرده شود».^۴ اگرچه اطاعت از ولی فقیه، اطاعتی مطلق است، اما به معنای آزادی عمل بر اساس اهواء و آراء شخصی فقیه نیست، بلکه فقیه در چارچوب فقه اسلامی آزادی عمل دارد و مأمور به اجرای فرامین الهی است. لذا پذیرش ولایت مطلقه‌ی فقیه، همان پذیرش ولایت مطلقه‌ی فقه است که توسط فقیه جامع الشرایط در جامعه‌ی اسلامی اجرا می‌شود و مسلمین موظف به پذیرش آن هستند.

۱. بازگشت به اسلام، ص ۴۹

۲. الحر العاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۷

۳. همان، ص ۱۰۴؛ حر عاملی مجموع این روایات را در بابی تحت این عنوان جمع آوری کرده است: «باب وجوب الرجوع فی القضاء و الفتوی الی رواة الحدیث من الشیعة فیما رووه عن الأئمة علیهم السلام من أحكام الشریعة لا فیما یقولونه برأیهم...»؛ روایات این باب -که منتقد در حرکتی عجیب آن را برای اثبات نظر خود ذکر کرده- به وضوح نشان می‌دهد که اهل بیت طاهرین، برخی یاران خود را صرفاً به عنوان طریقی مطمئن برای اخذ روایت معرفی می‌کردند و لذا آراء بدون دلیل اصحاب، هیچ موضوعیت و اهمیتی نداشته است. عجیب است که این منتقد نمی‌فهمد که آنچه به آن استناد کرده، علیه خود اوست، یا شاید گمان کرده کسی به دنبال افشای اباطیل و تناقضات او نمی‌رود و او می‌تواند هر دروغی که می‌خواهد را به خورد مخاطب بدهد!

۴. بازگشت به اسلام، ص ۴۹

* پاسخ:

اولاً منتقد ضمن آنکه مطلقه بودن اطاعت از ولیّ فقیه را می‌پذیرد، پاسخ روشنی به اشکال اصلی حضرت علامه نمی‌دهد و آن اشکال این است که: اطاعت بی‌چون و چرا از کسی که ممکن است بر خلاف حق فرمان دهد، مفسده‌ی عظیمی دارد و لذا مصداق سفاهت است! مگر آنکه منتقد هم مانند آقای خمینی مدّعی عصمت ولیّ فقیه باشد!^۱

ثانیاً اگر به زعم منتقد، ولایت فقیه محدود در چارچوب فقه و شریعت است، دیگر نمی‌توان اطاعت از فقیه را مطلقه دانست؛ زیرا این مصداق تناقض‌گویی است! اما به رغم تلاش منتقد برای تطهیر و توجیه نظریه‌ی ولایت فقیه، رهبر فقید ایران تصریح کرده است که ولایت فقیه، بر جمیع احکام شرعی‌ی الهیه تقدم دارد و از همین رو به ولیّ فقیه کنونی (!) که مانند منتقد گمان می‌کرد ولایت فقیه، محدود به احکام شریعت است،^۲ تاخت و گفت: «از بیانات جنابعالی در نماز جمعه این طور ظاهر می‌شود که شما حکومت را که به معنای ولایت مطلقه‌ای که از جانب خدا به نبی اکرم- صلی الله علیه و آله و سلم- واگذار شده و اهمّ احکام الهی است و بر جمیع احکام شرعی‌ی الهیه تقدم دارد، صحیح نمی‌دانید و تعبیر به آنکه این جانب گفته‌ام حکومت در چهارچوب احکام الهی دارای اختیار است بکلی بر خلاف گفته‌های این جانب بود»!^۳

ثالثاً چگونه ولایت مطلقه‌ی فقیه «به معنای آزادی عمل بر اساس اهواء و آراء شخصی فقیه نیست»؟! در حالی که ممکن است وی با عنایت به قدرت مطلقه و اختیارات گسترده‌ای که دارد، اهواء و آراء شخصی خود را به جای فرامین الهی قالب بزند و به نام دین و با استناد به تشخیص ولایی (!) خود، آلوده به استبداد سیاسی و سوء استفاده از قدرت شود. روشن است که در این میان، از نظارت و دخالت اعضای مجلس خبرگان رهبری که به دقت چیش شده‌اند و جایگاه خویش را مدیون فقه‌های منصوب ولیّ فقیه در شورای نگهبان هستند، خبری نیست!

رابعاً تغییر نام «ولایت فقیه» به «ولایت فقه» مصداق لفّاطی است و معنای محصّلی ندارد؛ خصوصاً با توجه به اینکه طبق اعتراف منتقد، فقه توسط فقیه اجرا می‌شود و لذا نماینده‌ی این فقه، همان ولیّ فقیه‌ی است که قرائت او از فقه، قرائت رسمی شمرده می‌شود و واجب‌الاطاعه است. لذا توجیه سطحی و سست منتقد، مشکل را حل نمی‌کند!

۱. وی صریحاً می‌گوید: «فقیه اگر پایش را اینطور [کج] بگذارد، اگر یک گناه صغیره هم بکند از ولایت ساقط است.» (نگاه کنید به: صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۳۶ و ۳۷؛ ۵۸/۹/۲۶).

۲. آقای خامنه‌ای که در آن زمان رئیس جمهور بود، در نماز جمعه تهران مورخ ۱۱ دی ۱۳۶۶ و به مناسبت استفتای وزیر کار از آقای خمینی این گونه گفت: «...امام که فرمودند دولت می‌تواند شرط الزامی را بر دوش کارفرما بگذارد... آن شرطی است در چهارچوب احکام پذیرفته شده اسلام، و نه فراتر از آن.»

۳. نامه به آقای خامنه‌ای درباره‌ی ولایت مطلقه‌ی فقیه در تاریخ ۱۶ دی ۱۳۶۶

بنا بر این، آشکار شد که نظریه‌ی انحرافی ولایت مطلقه‌ی فقیه، هیچ پایه‌ای در عقل و شرع ندارد و به خانه‌ای سست و لرزان همچون خانه‌ی عنکبوت^۱ می‌ماند؛ همچنانکه مستندات روایی آن، همگی اخبار منکر، ضعیف و جعلی و یا اساساً نامربوط هستند؛ تا جایی که منتقد از سر استیصال مجبور به تحریف و دستبرد در روایات شد! همچنانکه تلاش نمود با زبان‌بازی، عوام‌فریبی، واقعیت‌گریزی و توجیهات سخیف، از زیر بار ابهامات جدی و اشکالات عمده‌ای که به این نظریه وارد است فرار نماید، اما این فرار شتابزده و مذبوحانه او را رسواتر نمود!

در پایان باید گفت که متأسفانه کارکرد سیاسی و تجربه‌ی ۴۰ ساله‌ی حاکمیت ولایت مطلقه‌ی فقیه، به وضوح نشان داد که این نظریه، تنها ابزاری برای تصاحب قدرت مطلقه و توجیهی فریبنده برای استبداد سیاسی بوده است و خروجی‌های مهم آن، دین‌گریزی نسل جدید و قدیم، گرایش به سکولاریزم و سلب اعتماد از حکومت اسلامی است؛ دقیقاً همان کاری که در جبهه‌ای موازی، توسط گروهک‌های افراطی و تکفیری انجام شد!

برای مطالعه‌ی بیشتر درباره‌ی ولایت فقیه، به پرسش و پاسخ ۲۴۲ مراجعه کنید.

ادامه دارد...

دیدگاه‌های دیگر از این نویسنده:

۱. مقاله‌ی «پاسخ به اکاذیب برخی سایت‌های اینترنتی درباره‌ی کتاب بازگشت به اسلام»
۲. مقاله‌ی «كَذَّبَ الْوَقَاتُونُ؛ پاسخی به دروغ‌پردازان وقات و منحرف»
۳. مقاله‌ی «عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد!»
۴. مقاله‌ی «آشنایی با مدعیان دروغین (۱): روش‌شناسی»
۵. مقاله‌ی «آشنایی با مدعیان دروغین (۲): باییت و بهائیت»
۶. مقاله‌ی «آشنایی با مدعیان دروغین (۳): میرزا غلام احمد قادیانی»
۷. مقاله‌ی «آشنایی با مدعیان دروغین (۴): احمد الحسن بصری»
۸. مقاله‌ی «پرچم‌های هدایت؛ پاسخ به شبهاتی پیرامون نهضت مقدس بازگشت به اسلام (۱)»
۹. مقاله‌ی «پرچم‌های هدایت؛ پاسخ به شبهاتی پیرامون نهضت مقدس بازگشت به اسلام (۲)»
۱۰. مقاله‌ی «پرچم‌های هدایت؛ پاسخ به شبهاتی پیرامون نهضت مقدس بازگشت به اسلام (۳)»
۱۱. مقاله‌ی «پرچم‌های هدایت؛ پاسخ به شبهاتی پیرامون نهضت مقدس بازگشت به اسلام (۴)»
۱۲. مقاله‌ی «پرچم‌های هدایت؛ پاسخ به شبهاتی پیرامون نهضت مقدس بازگشت به اسلام (۵)»



۱. «مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (عنکبوت / ۴۱)